

تماس و چالش سنت چپ و روحانیت در مشروطه

محمد صدرا^۱

استادیار گروه معارف دانشکده علوم انسانی دانشگاه زنجان

محمد تقی آل غفور

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده تاریخ و علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم

(تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۵/۵/۴)

چکیده

در نوشته حاضر، با استفاده از الگوی جماعت‌گرایی، به‌ویژه با استفاده از مفهوم سنت و عقلانیت و خیر مختص آن، تماس و چالش دو سنت اسلام و چپ در خلال نهضت مشروطه بررسی و نشان داده شده است که در تماس و چالش بین دو سنت، از طریق مفاهیم اساسی و بنیادین هر یک از آن دو، عقلانیت جدیدی ایجاد می‌شود که در نگاه به حوزه سیاسی-اجتماعی، خصلتی غیردموکراتیک و تمرکزگرا دارد که همین عقلانیت، در نهایت، در زمینه تحولات و وقایع ایجادشده، به ظهور دیکتاتوری رضاخانی منتهی می‌شود.

واژگان کلیدی

جماعت‌گرایی، چپ، روحانیت، سنت، عقلانیت، مشروطیت.

مقدمه

بی‌تردید، یکی از دوره‌های تاریخی معاصر که در آن، تحولات بسیار مهمی در حوزه اندیشه سیاسی و اجتماعی ایران رخ داد، جنبش مشروطه‌خواهی (۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م) بود. این جنبش از سویی، نتیجه تماس سنت هژمون روحانیت با سایر سنت‌ها به‌ویژه سنت چپ و از طرف دیگر زمینه‌ساز تماس و درگیری و تعامل بیشتر سنت روحانیت با این سنت‌ها در سطحی گسترده‌تر و عمیق‌تر بود.

سنت ریشه‌دار و اصیل اسلامی به نمایندگی روحانیان و سنت چپ مارکسیستی - که همزمان با اولین تماس‌های ایرانیان با غرب جدید، وارد ایران شد - دو سنت رقیب و در عین حال تأثیرگذار در تاریخ تحولات فکری - سیاسی ایران معاصر بوده‌اند؛ که بنا به دلایل فکری و تاریخی، شایسته توجه و بررسی روشمندان.

ضرورت چنین بررسی‌ای بدین لحاظ است که فهم جامعه معاصر ایرانی و به‌عبارتی فهم منطق فکر و عمل در حوزه‌های مختلف آن - به‌ویژه در حوزه سیاسی - تنها با فهم گذشته از طریق سنت‌های موجود در آن، که در شرایط تاریخی خاصی شکل گرفته‌اند، همچنین ارتباط، سایش، تعامل و تضاد آنها با یکدیگر به‌عنوان سنت‌های رقیب، ممکن می‌شود.

پرسش اصلی نوشته حاضر این است که تماس، چالش و تعامل دو سنت روحانیت و چپ در دوره مشروطه در طرد، جذب و دادوستد مفاهیم و مواجهه با خیر و عقلانیت دیگری، به چه نحو بوده و چه آثار و تبعات فکری و عملی در سیر تطور حوادث و وقایع سیاسی در این دوره در برداشته است؟

هدف از طرح و پاسخ به این پرسش، بازخوانی منطق فکر و اندیشه و به‌تبع آن، منطق عمل در حوزه سیاسی در دوره مشروطه از طریق بررسی تماس، ارتباط و چالش دو سنت تأثیرگذار روحانیت و چپ در حوزه اندیشه و عمل سیاسی و تبعات و آثار فکری و اندیشه‌ای آن است. در نهایت اینکه در نوشته حاضر، چالش، سایش و تعامل دو جریان و سنت روحانیت و چپ با استفاده از الگوی جماعت‌گرایی بررسی و تلاش می‌شود به‌اختصار و با توجه به محدودیت حجمی نوشتار، با محوریت مفهوم «سنت» به پیش‌فرض‌ها و مفاهیم این نظریه و چارچوب نظری، اشاره شود.

۱. اجتماع‌گرایی^۱ و سنت

ارزش‌ها، هنجارها، فضایل و خیرهای جمعی و فردی که با تاریخی خاص در دوره‌های مختلفی از زندگی در جامعه‌ای خاص تحت عنوان فرهنگ روحانیت شکل گرفته، میراث

ارزشمندی است که با عضویت هر فرد در جماعت روحانیت در قالب مجموعه‌ای گوناگون از دیون و موارد، وظایف و انتظارات به او منتقل می‌شود و مفروضات زندگی او را تشکیل می‌دهد. اجتماع‌گرایان این میراث اجتماعی را سنت می‌نامند. در واقع سنت مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، فضایل و اعمال و نوعی درک اهمیت و ارزش آنهاست که واسطه شکل‌گیری و انتقال آنها از طریق اعضا به نسل‌های دیگر است.

سنت‌ها می‌توانند در اساس، دینی یا اخلاقی (مانند سنت اسلام شیعی یا اومانیستی)، سیاسی (مانند سنت مارکسیستی)، اقتصادی (مانند سنت یک صنعت یا حرفه‌ای خاص یا اتحادیه بازرگانان یا صنعتگران)، هنری (مانند سنت سبک‌های ادبی و نقاشی) و جغرافیایی (مانند سنت تبلور یافته حول تاریخ و فرهنگ یک قلعه، یک دهکده یا سرزمین خاص) باشند (جمعی از مترجمان، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

سنت‌ها، به‌عنوان نظام‌های ارزشی منسجم، هر یک، به لحاظ ارزش، خیر، فضایل و عقلانیت، با یکدیگر متفاوت‌اند و به لحاظ منطقی انسجام داخلی دارند. این سنت‌ها، زمینه و منطق تفکر افراد را در فهم خود و جهان پیرامون، در انحصار خود دارند و به همین لحاظ، با هویت‌دهی فردی و جمعی، منشأ پیدایش جهان‌های اجتماعی مختلف و متفاوتی می‌شوند (لین، ۱۳۷۳: ۱۲۳).

سنت در قالب داستانی بزرگ، زندگی افرادی را بیان می‌کند که از سویی خود و هویت خویش را در این ارزش‌ها، هنجارها و اعمال یافته‌اند (Sandel, 1982: 150) و از سویی دیگر خود، سازندگان و تحکیم‌بخشندگان و حافظان این مجموعه بوده‌اند. تاریخ روایت زندگی هر یک از آنها، روایتی بزرگ‌تر از زندگی و حیات ارزش‌هایی را نشان می‌دهد که در نهایت، روایتی از یک استدلال را به لحاظ تاریخی و اجتماعی گسترش یافته درباره زندگی خوب، برای انسان بازگو می‌کند؛ به‌گونه‌ای که یک روحانی می‌تواند براساس این روایات، از زندگی اشخاص و منابع و متون تولیدی از آنها، با ارزش‌ها، اعمال و شیوه‌های زندگی در درون سنت روحانیت آشنا شود و براساس تفاسیر ارائه شده در متون این سنت، از بخش‌های دیگر آن و متون و منابع سایر سنت‌ها، به ارزیابی و آسیب‌شناسی از خود سنت در مورد خویش، جهت زندگی خود راه، در تطبیق اعمال با شرایط اجتماعی‌اش، تعیین کند.

بدین ترتیب، با قرار گرفتن در مغناطیس ایجاد شده از ارزش‌ها و هنجارهای سنت روحانیت، اعضای آن از طریق بازتولید مفاهیم بنیادین این سنت در هر یک از سطوح و حوزه‌های ارزشی، هنجاری و رفتاری و شیوه‌های زندگی مانند تقوا، ایمان، عبودیت و بندگی، امانت‌داری، کف نفس، متشرع بودن به شرع مقدس، کسب علم و دانش، حمایت از مظلوم و مبارزه با ظلم، امر به معروف و نهی از منکر، زی‌طلبگی، تبلیغ دین و... هویت خویش را

بازیابی می‌کنند و بین خویش و سایر اعضا، نوعی حس همبستگی و سرنوشتی مشترک را به وجود می‌آورند.

در سنت مارکسیستی نیز مفاهیم بنیادینی چون ماتریالیسم، رئالیسم و ایده‌آلیسم، دترمینیسم، تاریخ، طبقه، انقلاب، کارگر، خودآگاهی، ازخودبیگانگی و ... از طریق بازتولید متون و رفتارهای اجتماعی و فردی از سوی اعضای این اجتماعات، مغناطیس خود را در تعمیق هویت اعضا و ایجاد همبستگی بیشتر با ایجاد سرنوشتی مشترک برای همه آنها اعمال می‌کند.

رفتارهای یک روحانی یا یک مارکسیست، در قالب این مفاهیم، در درون هر یک از دو سنت، او را به سوی غایات و خیرهای فردی و جمعی در اجتماع هدایت می‌کند (Taylor, 1989: 42 & 47) تلاش برای رسیدن به این خیرها، ضمن ایجاد نوعی کنترل اجتماعی اعضا برای پیگیری و امتداد این خیرها، بر تداوم سنت یاری می‌رساند؛ بدین معنا که ممکن است رفتارهای یک فرد روحانی و نقش‌هایش در زمان قاجار با زمان حال در ظاهر تغییر کرده باشد، ولی همواره این تغییر در نقش‌ها، رفتارها و حتی ارزش‌ها در ارتباط با خیر و ارزش‌ها و هنجارهای این سنت در آن زمان، تفسیر و تبیین و همبستگی آنها با آن ارزش‌ها و هنجارها به صورتی منطقی حفظ می‌شود؛ به گونه‌ای که هر گونه احساس گسستی با ارزش‌ها و خیر سنت پیشین - حداقل در میان اعضا - را از بین می‌برد. البته، پذیرش اعتبار ارزش‌ها، هنجارها و معیارهای یک سنت هرگز به این معنا نیست که این معیارها را نتوان به هیچ وجه مورد انتقاد قرار داد. بلکه در شرایط مختلفی مانند تماس اعضای یک سنت با سنتی دیگر، چه بسا چارچوب‌ها و الگوهای رفتاری پذیرفته شده، مورد تردید واقع شوند و در معرض تغییر و اصلاح قرار گیرند، زیرا این سنت‌ها، هم در نظریه و هم در عمل، با انتساب حد معینی از مرجعیت به منطبق موافق‌اند؛ از این رو قادر به گفت‌وگو با یکدیگرند (مک‌اینتایر، ۱۳۷۸: ۱۸۸-۱۸۷).

در کنار این تغییرات، روایتی تاریخی با خط داستانی منطقی برای بیان و تبیین و توجیه ایجاد این تغییرات در یک سنت شکل می‌گیرد تا بدین وسیله بر خودآگاهی سنت و کنترل آن بر تغییرات به وجود آمده، به ویژه تغییرات اساسی، تأکید شود و بدین وسیله بر پیوستگی و نبود گسست در ارزش‌ها و خیرهای اساسی سنت و تداوم آن صحنه گذارده شود.

سنت‌هایی که بر سر مواردی خاص به شکل حاد و ریشه‌ای با هم متفاوت‌اند، ممکن است در موارد دیگر واجد باورها و تصورات و متونی واحد باشند. ملاحظاتی که در چارچوب سنتی خاص مورد تأکید قرار می‌گیرند، ممکن است از سوی سنت دیگر نیز پذیرفته شود. برای نمونه می‌توان به تاریخ مفهوم مالکیت در دو سنت روحانیت و مارکسیسم اشاره کرد که ضمن تأکید در هر دو سنت در حوزه اقتصاد بر این مفهوم، شیوه اعمال آن در حوزه اجتماعی متفاوت می‌نمود. اما چه بسا در زمینه‌ای دیگر، آنچه در محدوده سنت نخست، تصدیق یا

بررسی می‌شود، فاقد هر گونه هم‌تا یا مابه‌ازایی در سنت دوم باشد که در این زمینه می‌توان به مفهوم ماتریالیسم در سنت مارکسیستی اشاره کرد که هم‌تا و مابه‌ازای مثبتی در سنت روحانیت نداشت.

نتیجه این هم‌نشینی و گفت‌وگوها، سبب به‌وجود آمدن سنت‌های تلفیقی شده است؛ به این معنا که برخی از اصحاب یک سنت در پی هم‌نشینی و گفت‌وگو با سنت دیگر، برخی از آموزه‌ها و مفاهیم سنت دیگر را بنا به دلایل گوناگون و متنوع، و با توجه به شرایط، اقتضائات و تحولات تاریخی، عقلانی یافته و تلاش کرده‌اند با بهره‌گیری از آن آموزه‌ها و مفاهیم، در سنت قبلی خود بازخوانی داشته باشند (همان).

۲. نخستین تماس‌های دو سنت چپ و روحانیت

در نتیجه نخستین تماس‌ها بین سنت روحانیت با سنت‌های به اصطلاح غربی - به‌ویژه سنت چپ - که بیشتر از طریق محصلان اعزامی، روشنفکران و بازرگانان صورت گرفت، ناکارآمدی نظام سیاسی - اجتماعی و شیوه زندگی برخاسته از آن، بیش از پیش مشاهده شد. حوادث اجتماعی و تاریخی نیز بیکار ننشسته بودند. افت کشاورزی معیشتی و نوسان‌های بازارهای محصولات نقدآور، موجب افزایش میزان بیکاری میان دهقانان و پیشه‌وران شد و زیان‌های مالی هنگفتی را بر تاجران جزء تحمیل کرد. از سوی دیگر، امکان کار و کسب درآمد بیشتر در کشور همسایه، سبب مهاجرت وسیع هزاران دهقان و پیشه‌ور به روسیه تزاری شد و طبقه جدیدی از کارگران مهاجر شهری را پدید آورد (ن.ک: آفاری، ۱۳۷۹: ۴۲-۳۵).

گسترش سطح تماس سنت چپ با سنت روحانیت در سطح وسیع توده‌ای توسط این کارگران - اغلب بی‌سواد یا کم‌سواد - تیغ دولبه‌ای بود که می‌توانست در جذب یا طرد مفاهیم سنت چپ از سوی سنت روحانیت تأثیری مضاعف بر جای گذارد، ولی در هر صورت، دگرسازی یا جذب مفاهیم چپ را از سوی سنت روحانیت، سطحی، غیرارگانیک و غیرمنطقی می‌کرد. عوامل دیگری نیز این امر را تشدید می‌کردند.

انرژی و توان رهاشده مردمی که سال‌ها تحت استبداد و استعمار شدید داخلی و خارجی قرار داشتند، در کنار روند سریع تحولات انقلابی، نوعی عمل‌گرایی و تعجیل بر روند اخذ مفاهیم از سایر سنت‌ها به‌ویژه سنت چپ را بر سنت روحانیت تحمیل می‌کرد. همچنین بی‌سوادی و کم‌سوادی عمده این کارگران به‌عنوان سطوح و لبه تماس دو سنت، سبب ترجمه، فهم و تفسیر نادرست مفاهیم چپ از سوی آنان می‌شد؛ این در حالی بود که آگاهی ایرانیان درباره سوسیالیسم که در آن زمان در اروپا به نیروی مهمی تبدیل شده بود، بسیار اندک بود (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

نقطه مشترک میان این کارگران و مبارزان روسی، بیزاری از روسیه تزاری و پایگاه اجتماعی و طبقاتی‌شان بود، زیرا عمده آنان از لایه‌های کارگری و فرودست جوامع خویش برخاسته بودند. این امر، آنان را مساعد و آماده پذیرش مبارزه‌ای رادیکال و انقلابی در راه رسیدن به آرمان‌هایی می‌کرد که در قالب مفاهیم کلی، زیبا و مبهم عدالت، مساوات، برابری و برادری از سوی این احزاب به آنان ارائه می‌شد و درست به همین دلیل مبهم و کلی بودن این مفاهیم در نزد کارگران مهاجر ایرانی مسلمان و حتی عده زیادی از روشنفکران و بازرگانان آشنا با سنت چپ بود که آنان را به ترجمه، معادل‌یابی و این‌همانی‌پنداری این مفاهیم در سنت روحانیت وامی داشت.

آنچه آنان را در این راه، بیش از پیش دچار این توهم می‌کرد، راهبرد عمده این احزاب چپ در تطبیق و انعطاف آنها در ارائه این مفاهیم در ارتباط با سنت روحانیت بود. این احزاب با توجه به درک موقعیت هژمون سنت روحانیت در سپهر اندیشه جامعه ایرانی به‌منظور گسترش و پذیرش آموزه‌های خویش از سوی ایرانیان، سعی در به اصطلاح احترام به سنت دینی روحانیت و بیان آموزه‌ها و عقاید خود در قالب مفاهیم و ارزش‌های این سنت می‌کردند (رک: شاکری، ۱۳۸۴).

۳. سنت چپ و مذهب

با اینکه سنت مارکسیستی و چپ، ماهیتی ضدمذهبی داشت، با این حال در ماده ۱۱ نظامنامه فرقه اجتماعیون - عامیون تصریح شده بود که: «مجموع کار و رفتار اعضای حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیک‌روزی و ترقی، ولی به‌نحوی که به شرف و قدس مذهب، خللی وارد نیاید...» (همان: ۱۸۵). همچنین انتباه‌نامه همین فرقه با لحنی مذهبی و با استفاده از نمادهای شیعی تلاش داشت مخاطبان خود را به فعالیت سیاسی ترغیب کند. میدان تهران را به میدان کربلا تشبیه کرده بود و از آنها که می‌گویند ای کاش در کربلا حضور داشتند، می‌خواست به یاری سید محمد طباطبایی، فرزندزاده حسین مظلوم بشتابند که ابن‌زیاد ثانی، امیر بهادر و وزرای بی‌دین خودخواه دورش را گرفته و متابعانش را قربانی کرده‌اند. در ادامه این انتباه‌نامه بیان شده بود که: «ای جماعت ایران، قسم به خون مطهر حسین مظلوم، الان ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیر بهادر، یزید پلید است و متابعانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون و خولی بی‌حیاست. ای ملت ایران به خدا قسم هر کس از افراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملک و ملت شهید بشود، کمتر از درجه شهدای کربلای معلی نیست» (همان: ۴۸).

در انتباه‌نامه‌ای دیگر آمده که: «ای فقرای ایران، ای فقرای کاسب ایران جمع شوید، اتحاد نموده اجتماع بکنید... خودتان را از دست این حاکمان لامذهب، بی‌دین... خلاص کنید... در تبریز هر روز پنج نفر از گرسنگی هلاک می‌شوند... مگر نمی‌بینید هر هفته از عراق، بارهای شراب بار نموده به رشت می‌برند... ای ملت ایران، امام حسین شهید شد برای نجات دادن شما امت بی‌عار... جان مبارک خود را نثار کرد... بر ریشه این بدتر از مرتدان کربلا تیشه بزنید...» (میرزا صالح، ۱۳۸۴: ۴۱). البته به نظر می‌رسد که بازتولید متونی از این نوع، بیش از آنکه صرفاً نتیجه استراتژی احزاب چپ در ارائه آموزه‌های خود، به زبان سنت روحانیت، به‌منظور نفوذ و گسترش در جامعه ایرانی و پیشبرد اهداف حزبی باشد، حاصل فهم درون‌سستی از آموزه‌ها و مفاهیم سنتی دیگر باشد.

سرشت و هویت بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال‌دموکراسی و گروه‌های چپ در ایران، اساساً مذهبی بود. بسیاری از آنها تفکر دینی داشتند. عده شایان توجهی از این سوسیالیست‌ها در ظاهر خطیب و واعظ بودند و عبا و عمامه داشتند (آفاری، ۱۳۷۲: ۴۳). اکثریت اعضای این گروه‌ها و فرقه‌ها نیز چنین افرادی با اعتقادات دینی و مذهبی بودند. بسیاری از آنها را «مشهدی»، «کربلایی» و «حاجی» می‌نامیدند که بیانگر «زیارت» رفتنشان بود.

چه روشنفکران و چه اعضای این گروه‌ها و مردم و مخاطبان آنها در ایران تحت هژمونی سنت روحانیت به دنیا آمده و بالیده بودند؛ هویت آنان در این سنت شکل گرفته بود. آنان همانند سایر افراد جامعه در انزوا و تنهایی زندگی نمی‌کردند، بلکه در متن ارزش‌ها و فرهنگ و سنت اجتماعی که به نوعی به آن تعلق داشتند، در جست‌وجوی زندگی سعادت‌مند بودند. همانند هر انسان دیگری، دلبستگی‌ها و وابستگی‌های فرهنگی و اجتماعی آنها، جزئی از وجودشان بود و از همه مهم‌تر آنکه اینان در درون زبانی که مفاهیم اساسی و بنیادین و دال‌های مرکزی آن متعلق به سنت روحانیت بود، جهان پیرامون خویش را مورد فهم و تفسیر قرار می‌دادند. سنت‌های دیگر نیز از جمله سنت چپ، بخشی از جهانی بود که آنان با آن آشنا شده و در تماس بودند و از دریچه زبان خویش به آن می‌نگریستند.

۴. سنت روحانیت، مشروطه و ورود به عصر جدید

نتیجه تماس‌ها و آشنایی‌های سنت روحانیت با سنت چپ، برای این سنت - به‌عنوان سنت هژمون و فراگیر بر جامعه ایرانی - اقتضائاتی بود که ذهن و فکر انسان مسلمان ایرانی را درگیر خود کرده بود و در قالب مفاهیم جدید، برای سنت روحانیت و به‌طور مشخص برای دستگاه شریعت و نظام فقهی - فکری آن، نامأنوس می‌نمود، زیرا آنان با مفاهیم و آموزه‌های نوین مغرب‌زمین آشنا می‌شدند که بیشتر در حوزه زبانی آنها وجود نداشت. «مفاهیم تازه‌ای که از

فرهنگ غرب به فرهنگ ما راه می‌یافت، در اصل، مفاهیمی بود که در بستر تاریخ و فرهنگ دیگری بالیده بود، شکل گرفته بود و با توجه به تاریخ و فرهنگ جوامع غربی، بیانگر تجربیاتی بود که در تاریخ آن کشورها و در زبان‌های اروپایی، با تفاوت‌هایی، معنای کم و بیش واضح و مشخص داشت. اما این مفاهیم در فرهنگ ما، پیشینه‌ای نداشتند؛ نه در زبان ما و نه در تاریخ ما» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۷).

اما سنت روحانیت که دریافته بود: «این ایام سیاسیات و عرفیات ایران با جهات شرعیه اختلاط و ارتباط تام پیدا کرده است» (کدیور، ۱۳۸۵: ۲۱۵)، چگونه می‌توانست این مفاهیم را که برخاسته از شیوه زندگی و سنت ناآشنای دیگری بود (سیاسیات و عرفیات)، به زبان فقه سیاسی (جهت شرعیه) آن دوره ترجمه کند و در دستگاه سنت خویش قرار دهد؟ پاسخ و واکنش اولیه و ابتدایی سنت روحانیت، به‌کارگیری واژه‌ها و مفاهیم در دسترس در سنت خویش برای بیان این مفاهیم بود.

بدین ترتیب، سنت روحانیت «با چنین ذهن و زبان و تاریخی، آنگاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را نداشت، آنها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی خود و با تجربه زبانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی می‌کرد و سعی می‌کرد از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید، با تقلیل دادن آنها با دانسته‌های خود بکاهد و صورتی مأنوس و آشنا از آنها ارائه دهد» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۸). برای نمونه در مورد تقلیل مفهوم «مشروطه» در سنت روحانیت، می‌توان به روایت مرحوم نائینی از رؤیای خود و پرسش و پاسخ میرزاحسین تهرانی با حضرت ولی عصر (عج) اشاره کرد: «... آن مرحوم (تهرانی) از لسان مبارک ولی عصر ارواحنا فداه نقل جواب فرمودند. پس از ختم آنها عرض کردم اهتمامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند؟ ... حضرت فرمودند: مشروطه اسمش تازه است، مطلب که قدیمی است» (نائینی، ۱۳۷۸: ۷۶).

همچنین حاج آقا روح‌الله نجفی، روحانی مشروطه‌خواه و نویسنده رساله مکالمات مقیم و مسافر در این مورد می‌نویسد: «مشروطه، مطلب تازه و جدیدی [نیست] اشتباه نشود. ... این که مشروطیتین می‌گویند همان قانون و دستورالعمل حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) را می‌طلبند، امر حادث و تازه نیست، نهایت چون هزار و سیصد و چند سال است، رفته‌رفته از بین رفته، حال که طلب تجدید اثر می‌کنند، خیال می‌کنند، حادث و جدید است. ... بعد از وفات [رسول خدا (ص)] ... هر وقت که می‌خواستند مسلمانان با خلیفه بیعت کنند، بیعت مشروطه می‌کردند و می‌گفتند: «علی کتاب الله و سنه نبیه»؛ یعنی با تو بیعت می‌کنم که اطاعت امر و حکم تو را بنمایم؛ مشروط به اینکه او امر تو مطابق با کتاب الله و سنت باشد. این است حقیقت سلطنت مشروطه، و این قانون مشروطه از اول اسلام بود» (نجفی، ۱۳۷۴: ۴۲۵).

ولی این تقلیل‌گرایی کافی نمی‌نمود، زیرا میان باورهای قدیمی و جهانی که هم‌اینک از دید جامعه ایرانی فهمیده می‌شد، فاصله عمیقی وجود داشت که می‌بایست درک می‌شد و این فقدان تطابق میان آنچه ذهن در آن زمان حکم و باور می‌کرد و واقعیتی که اکنون درک، طبقه‌بندی و فهم می‌شد، در قالب سؤالات در حال تراکم، پاسخ خود را در سنت روحانیت می‌جست و این سنت می‌بایست به گونه‌ای منطقی و منظم از عهده پاسخگویی به این پرسش‌ها برمی‌آمد و در واکنش به نارسایی‌ها و محدودیت‌های موجود در نظام سیاسی و اجتماعی و به‌منظور رفع و غلبه بر آنها، به ارزیابی و صورت‌بندی مجدد باورها و تغییر شکل کردارها دست می‌یازید؛ زیرا «اگر زمانی فرا رسد که سنت بنا بر هر دلیل از پاسخگویی سؤالات بر نیاید و بر تعداد سؤالات بدون پاسخ افزوده شود و تراکمی از آنها گریبانگیر سنت شود، در این صورت است که بحرانی معرفت‌شناختی، آن سنت را در برابر سنت‌های رقیب تهدید می‌کند» (مک‌ایتنایر، ۱۳۷۸: ۱۴).

تهدیدی که سنت روحانیت در مشروطه نگرانی خود را از آن چنین ابراز می‌کرد که: «چنانچه بَعون الله تعالی و حُسن تأییده، در این مرحله به‌طوری‌که باید قدم برداریم، امید است که ان‌شاءالله تعالی از مهالک نجات و عمّا قریب با همگان هم‌عنان گردیم. و بالعکس، اگر خدای نخواستہ باز هم اغراض شخصیه منظور و جلوگیری باشد، امکان استعدادی خود را باطل و عرض و ناموسمان را بر باد داده و انگشت‌نمای ملل و دول و مصداق تخافون أن یتخطّفکم الناس (انفال: ۲۶) خواهیم بود» (کدیور، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

۵. بازخوانی مفاهیم چپ در سنت روحانیت

عدم مواجهه یا غلبه بر بحران ناشی از تماس با سنت چپ، مستلزم ابداع یا کشف مفاهیم جدید و برپایی نوع یا انواع جدیدی از نظریه‌ها در قالب زبانی نو بود (مک‌ایتنایر، ۱۳۷۸: ۱۳)؛ زیرا عصر جدید، عصر کنش‌ها و واکنش‌هایی بود که زبان سنت روحانیت، پیشتر، آنها را ثبت نکرده بود. این زبان محدود بود و با ورود به عصر جدید، با مشکل کثرت روزافزون واژه‌ها، فعل‌ها و مفاهیمی مواجه بود که باید به بیان درآیند.

سنت روحانیت درک کرده بود که: «امروز عقلای عالم متفق‌اند که مقتضیات این قرن با مقتضیات قرون سالفه است. هر دولت و ملتی که در امور عرفیه و موضوعات خارجیه از قبیل تسطیح طرق و شوارع و تجهیز عساکر برّیه و بحرّیه و آلات جدید و تأسیس کارخانجات که سبب ثروت ملیّه است، به وضع حالیه [نظر] نکند و علوم و صنایع را نجات ندهد، به حالت استقلال و حفظ جلالت انفراد مستقر نخواهد بود و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد» (کدیور، ۱۳۸۵: ۱۶۸ و ۲۱۳).

تسطیح طرق و شوارع، تجهیز عساکر بریّه و بحریه، آلات جدیده و تأسیس کارخانه‌ها، ثروت ملیّه، حالت استقلال جلاله انفراد و نمونه‌های دیگر، تنها بخش کوچکی از مفهیمی بودند که سنت روحانیت در مواجهه با سنت‌های رقیب به‌ویژه سنت چپ در بازنمایی و بیان شرایط جدید، آنها را در خود جای داده بود؛ ولی برای پیشبرد جریان سیاسی - اجتماعی مشروطه، سنت روحانیت به معادل‌ها و مفاهیم بیشتری نیاز داشت؛ مفهیمی به‌مراتب اساسی‌تر، زیرا گفتار سیاسی و اجتماعی هر عصری با مجموعه‌ای از مفهومی‌ها پیش می‌رود که برخی از آنها اساسی‌تر از برخی دیگرند؛ آنهایی که مصداقشان جریان‌ها، ساختارها، پدیده‌ها و گرایش‌های بنیادی‌تر است.

دموکراسی، سوسیالیسم، پارلمان، ماتریالیسم، سکولاریسم، پرولتاریا، اومانیسم، رئالیسم، ایده‌آلیسم، عقلانیت، تاریخ، عدالت، مساوات، مبارزه، انقلاب، آزادی، برابری، کار، توده، طبقه، رأی دادن، ملت، دولت، کشور و قانون، نمونه‌ای از مفهیمی بودند که سنت روحانیت در مواجهه و تماس و تعامل با سنت چپ^۱، به‌منظور پیشبرد جریان سیاسی - اجتماعی عصر، می‌بایست آنها را فهم و ترجمه می‌کرد.

برخی واژه‌هایی که در دوره مشروطه برای برگرداندن متون و تفکر چپ (سوسیالیستی و مارکسیستی) به‌کار گرفته شدند، ریشه در سنت روحانیت داشتند: مجاهد، مبارزه، خون، شهادت، قیام، ظلم و ستم، ستمگران، طاغوت، حریت و... این واژه‌ها با نشستن در متن‌های چپ - که البته بیشتر برنامه‌های حزبی سازمانی و اعلامیه‌های عمومی بودند تا مباحث نظری^۲ - بار دیگری یافتند و با این بار معنایی تازه، پرتو معکوسی بر متن خاستگاه خویش افکندند. متن خاستگاه، از نو خواننده و تفسیر شد. پرتوافکنی معکوس دوباره و چندباره صورت گرفت و لایه روی لایه نشانده؛ معنا چند لایه شد و با چندلایه شدن، آغاز خود را پنهان کرد. دیگر این متون بکر نبودند و مرزشان با متون سنت روحانیت مشخص و واضح به‌نظر نمی‌رسید.

مرزهای مفهومی بین دو سنت، در حال سیال و نامرئی شدن بودند. آنچه در نامرئی شدن این مفاهیم و در ورود، نشستن، تلفیق و جذبشان در سنت روحانیت بیش از پیش مؤثر افتاد،

۱. اگرچه برخی از این مفاهیم در سنت لیبرال نیز موجودند، به‌منظور آشنایی ایرانیان با غرب از طریق اروپای شرقی، فهم سنت چپ از آنها مراد بود. همچنین بیشتر روشنفکران دوره مشروطه بیشتر با اروپای شرقی در تماس بودند. تماس و آشنایی با کشورهای چون فرانسه نیز که امروزه جزء کشورهای اروپای غربی مطرح می‌شود، بیشتر برای آشنایی با انقلاب فرانسه و بعداً نیز با جریان‌های چپ فرانسه و آلمان بود.

۲. نکته مهم این است که در این دوره، ورود اندیشه‌های چپ در ایران، نه از طریق روشنفکران منفرد و اندیشمندان، بلکه به‌واسطه سازمان‌های چپ صورت گرفته است. به همین علت، اولین متون چپ (سوسیالیستی) به زبان فارسی، بیشتر برنامه‌های حزبی و سازمانی‌اند تا مباحث نظری. البته به برخی از مقالات انتقادی و ناظر به وضع موجود نیز باید اشاره کرد که در روزنامه‌هایی چون صور اسرافیل و ملانصرالدین و ایران نو چاپ می‌شدند.

این امر بود که به نظر می‌رسید دو سنت چپ و روحانیت در مواردی واجد باورها و تصورات و متونی واحد باشند. مبارزه با استبداد و ظلم و ستم، قیام و مجاهده، عدالت و مساوات، توده‌ها و عوام، کار و مالکیت، آزادی و رهایی، رفاه فقرا و زحمت‌کشان، از جمله این باورها و تصورات مشترک به نظر می‌رسید و سبب این همانی‌پنداری این مفاهیم در سنت روحانیت شد. غافل از اینکه هر یک از این سنت‌ها برای استدلال و ارائه دلیل برای هر یک از این مفاهیم، معیارهای خاص خود را داشتند و هر یک نیز برای پر کردن پس‌زمینه خویش، عقاید و باورهای خاص خود را فراهم می‌آوردند. آنها همچنین از نظر روش دستیابی به تعریف هر یک از این مفاهیم براساس عقلانیت و خیر مندرج در هر یک از این سنت‌ها با یکدیگر متفاوت بودند. خوانش سنت روحانیت از مفاهیم چپ با عقلانیت و خیر مندرج در خود بود. این سنت با محور قرار دادن مفهوم استبداد به مثابه مفهوم اساسی و بنیادین و دال مرکزی نگاه خود به وضعیت موجود، سعی در بازخوانی و بازفهم مفاهیم ارائه‌شده از سوی سایر سنت‌ها به‌ویژه سنت چپ کرد.

۶. دوگانه مشروطه و استبداد

مشکل و مسئله اساسی مشروطه رفع استبداد بود، از این رو مفهوم استبداد در مقابل مفهوم مشروطه قرار گرفت. براساس این خوانش، همه نابسامانی‌ها و انسداد اجتماعی در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، حتی مفهوم استعمار خارجی نیز به مفهوم «استبداد» تقلیل داده شد و در مقابل، برای رفع همه نابسامانی‌های ناشی از آن، مفهوم «مشروطه»، ترجمه، معادل‌سازی و جذب شد. مشروطه همه آن چیزی بود که مردم و جامعه در «استبداد» نداشتند و نبود.

«... مراد از مشروطه، تعیین مرسوم معینی است برای شخص پادشاه که هیچ وقت نتواند پول ملت را تفریط به مخارج باطل و در مصارف بی‌حاصل کند و دور بریزد. مشروطه، چیزی است که وزرا حدودشان معین، مواجب و مرسوم هر یکی آشکار [است] و همه مسئول جمعی هستند. تعارفات موقوف می‌شود. مشروطه، چیزی است که وزرای که این مدت مردم چاپیده و همیشه فعال مایشاء بوده‌اند، امروز تمکین و تسلیم چاره ندارند. مشروطه، چیزی است که بندگان خدا که آزاد خلق شده‌اند، از قید اسارت خلاص خواهند شد و از زیر فشار چندین هزارساله، نجات خواهند یافت. مشروطه چیزی است که عامه طعم حریت و آزادی را خواهند چشید. زبان و قلم آزاد خواهد گشت، مردم متحد خواهند شد، مساوات و مواسات در مملکت پدید خواهد گشت. مشروطه، چیزی است که قانونی برای شاه و مجلس و وزرا و اعیان و وکلا و غیره وضع خواهد شد که شاه و مجلس و تمام وزارت‌خانه‌ها را محدود خواهد

کرد. خلاصه، مشروطه چیزی است که تمام کارهای دولتی و ملتی و شرع و عرف و زارع و فلاح و غیره را محدود خواهد کرد که هیچ کس بدون امر قانون نتواند سخنی بگوید و کاری بکند» (مستوفی تفرشی، بی تا: ۱۸-۱۷).

از سویی دیگر، مفهوم استبداد و مشروطه در یک دوگانه‌انگاری به‌عنوان صفت ممیزه نظام سیاسی (پادشاهی) مطلوب و نامطلوب قرار می‌گیرد.

«عزیز من مشروطیت و استبداد هر دو صفت سلطنت‌اند. اگر تصرفات پادشاه و کسان او در اشغال ملکی از روی خودرأیی و خودسری باشد، سلطنت استبدادیه شود. و اگر محدود و مقید شود به قیودی که از طرف ملت به توسط ائمه آنها مقرر شده، مشروطه گردد ...» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۹۶).

با این کار، سنت روحانیت، حضور سلطان و هیأت عمومی سلطنت را به‌عنوان یکی از عناصر نظام سیاسی مدنظر خود، در حوزه ادبیات فقه سیاسی، حفظ و کلیه نارضایتی‌ها از وضعیت موجود را در جهت اصلاحات ساختاری هدایت و از رادیکال شدن درخواست‌ها جلوگیری می‌کرد.

با محوریت مفاهیم استبداد و مشروطه، نوعی بسیج و ائتلاف بین همه خواسته‌ها و اقشار، نیروها و گروه‌های اجتماعی با محوریت و رهبری روحانیت شکل می‌گیرد. «پس امروز تکلیف همه مسلمانان قهراً همین است که ترک مسلک خبیث استبداد نموده و در تحصیل این مشروع مقدس ... غایت جهد را مبذول دارند تا از برکات آن بتوانند حفظ سلطنت اسلامی را نموده باشند. ... امروزه قهراً عامه مسلمین بر این وظیفه شرعی عقلیه محض حفظ سلطنت استقلالیه اسلامی مکلف‌اند» (کدیور، ۱۳۸۵: ۲۱۳).

بدین ترتیب، سنت روحانیت علاوه بر این کار، می‌توانست از این طریق، جذب یا طرد کلیه مفاهیم مطروحه از سوی سایر سنت‌ها به‌ویژه سنت چپ را با محوریت مفاهیم بنیادین و دال‌های مرکزی خود مدیریت کند.

۷. قانون اسلامی و قانون توده‌ها

اولین مفهوم اساسی جذب‌شده حول محور مشروطه، مفهوم «قانون» بود. قانون، به‌عنوان تجلی تام و تمام مشروطه، تنها راه‌حل تحدید و نابودی استبداد و در یک کلمه، راه‌حل همه مشکلات و معضلاتی بود که جریان زندگی اجتماعی را به انسداد کشانده بود.

مفهوم قانون، از طریق سنت روحانیت جذب می‌شود و به‌تدریج به‌عنوان یک نرم سیاسی - اجتماعی جا می‌افتد. «اکنون که صاحب شریعت ناپیدا است و اجرای شریعت نمی‌شود و خواه‌ناخواه حکام جور چیره گردیده‌اند، باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و

ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و عقلای امت، مجلسی برپا کرده، در کارها شور کنند» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۰۲).

در آغاز، مفهومی‌های همنشین قانون، «نظم» و «نظام» است و قانون به‌عنوان نماد نظم، ناظر بر امنیت و قشون و امور خزانه و مالیات است. بنابر همین دریافت آغازین از آن، قانون حلقه پیوند سنت و تجدد و به همین دلیل امید رجال، برای بهبود اوضاع مملکتی است. رجال و منورالفکرها براساس دیده‌ها و شنیده‌هایشان در فرنگ (تماس با سایر سنت‌ها و به‌ویژه سنت چپ) بیان می‌کنند که راه نجات مملکت، تنها در «یک کلمه» است: کلمه قانون. البته قانون و مشروطه در هر مکانی رنگ و بوی آن محیط را به خود خواهد گرفت: «مشروطیت هر مملکت، عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه، بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت... و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه صلوٰه الله علیهم اجمعین است، پس حقیقتاً مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاد از مذهب... همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذاهب رسمیه آن ممالک استوار است؛ همین طور هم در ایران هم براساس مذاهب جعفری علی مشییده الاسلام...» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۴۸۶-۴۸۵).

اگرچه بخش ارتدوکس و سنتی سنت روحانیت، مفهوم قانون را نیز دگرسازی و طرد می‌کند، زیرا «در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم، هر که باشد و اسلام، ناتمام ندارد که کسی او را تمام نماید» (همان: ۵۵-۵۴). «بهترین قوانین، قانون الهی است. این مطلب از برای مسلم محتاج به دلیل نیست. این قانون الهی ما، مخصوص به عبادات نیست، بلکه حکم جمیع موارد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست؛ لذاست که ما ابداً محتاج به جعل قانون نخواهیم بود» (همان: ۴۷)؛ ولی خط غالب بر جنبش مشروطه این است که قانون یک کلمه است و آن یک کلمه با روح اسلام تقابل ندارد. ولی طولی نکشید که جنبش و سنت چپ میان قانونی که به نفع توده‌هاست و قانونی که به ضرر آنهاست، فرق می‌گذارد، زیرا این «قانون در ضمن هزاران فواید عام‌المنفعه، بلاشک تسلط اغنیا، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیأت (جامعه) را در مراکز معین محافظت کرده، آقایی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر (مردم) را ابدی می‌کند». دقایق قوانین اقتصادی، مالی و بانکی در جوامع مدرن اروپایی طوری است که سرمایه‌های کوچک، جذب سرمایه‌های بزرگ می‌شوند و «اموال و انفس فقرا به تمالک» توانگران درمی‌آید. ادامه این وضع به پیدایش «سرمایه‌داران و ملاکین خطرناک» در جامعه می‌انجامد، به‌طوری‌که «یک نفر به خریداری هزاران قریه و صدها شهر و بلکه یک مملکت قادر شده و رقیّت افراد اهالی آن را بی‌هیچ عایقی مطالبه می‌کند». این حد از تسلط و

تمرکز «سرمایه‌داران حاضر اروپای متمدن» در تاریخ گذشته بی‌سابقه است. پس بهتر است به جای رفتن به دنبال برقراری حکومت قانون «و تصفیة مسائل سیاسی» که نهایتاً سلطه اغنیا را به وجه شدیدتری برقرار خواهد کرد، درصدد «اصلاح امور اجتماعی خود» باشیم (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۷۹-۲۷۸). بدین ترتیب، سنت چپ آزادی را در معنای رهایی (و نه در معنایی که در سنت لیبرال داشت) طرح می‌کند و آن را در برابر قانون قرار می‌دهد.

آزادی به معنای رهایی فقرا و کاسبان از ظلم و ستم و استبداد طبقه حاکم و سرمایه‌داران و زمین‌داران همواره در ارتباط با مفهوم مساوات و در کنار آن به کار می‌رود. مساوات نیز در معنای اقتصادی آن طرح می‌شود و لذا احزاب چپ برای ایجاد مساوات و عدالت که معنایی اقتصادی داشت، در این دوره، مسئله تقسیم اراضی را جزو اولین برنامه‌ها و خواسته‌های خود در جامعه و مجلس ملی طرح می‌کنند (شاکری، ۱۳۸۴: ۲۳۷-۱۷۴). اگرچه اصلاحات مجلس اول در این خصوص، به‌ویژه لغو تیولداری از اقدام‌های مهم مشروطه‌خواهان بود که به تعبیری حکایت از «پایان دوران قرون وسطایی داشت» (لمتون، ۱۳۴۵: ۳۳۲) و در واقع در جهت تثبیت حقوق مالکیت خصوصی بود، ولی هدف نهایی سوسیالیست‌های انقلابی، نفی چنین مالکیتی و جایگزین ساختن آن با مالکیت جمعی بود. آرمان آنها فیصله دادن جنگ طبقاتی با لغو مالکیت خصوصی بود.

۸. قانون توده‌ها و رادیکالیسم (بی‌نظمی و ترور)

با قرار گرفتن و انضمام دو گزاره «قانون به نفع توده‌ها» و «آزادی در معنای رهایی از ظلم و استبداد»، و قرار گرفتن آنها در شبکه مفهومی با محوریت مساوات و عدالت (در معنای اقتصادی آنها)، گفتمان رهایی از قانونی که به نفع توده‌ها نیست و خود، ابزار سلطه و استبداد طبقه زمین‌دار و سرمایه‌دار بر فقرا و کاسبان و کشاورزان است، شکل می‌گیرد. مضمون اصلی این ادبیات، شورش در برابر نظم فعلی به امید برقراری نظمی بهتر به نفع توده‌هاست. توده‌ها (فقرا، کاسبان و کشاورزان) به شکستن قانون فرا خوانده می‌شوند تا زمانی قانون خودشان را داشته باشند.

رادیکالیسم در اندیشه، ناگزیر به افراطی‌گری در عمل می‌انجامد. اجتماعيون عاميون و ديگر گروه‌های انقلابی چپ‌گرا که هسته مرکزی عناصر چپ را در آغاز نهضت مشروطه و مجلس اول تشکیل می‌دادند، پس از آنکه مشروطیت و مجلس اول با تدبیر سیاسی، بدون خشونت و به‌طور مسالمت‌آمیز شکل گرفت، در آن ایام مهر و همبستگی و جشن و چراغانی سراسری پس از فروپاشی رژیم قدیم در ایران در نخستین فراخوان و اعلامیه خود با عنوان «انتباه‌نامه» «فرقه اجتماعيون عاميون ایرانی» آوردند که: «ای فقرای ایران، ای فقرای کاسب ایران

جمع شوید. اتحاد نموده اجتماع بکنید ... خودتان را از دست این حاکمان لامذهب، بی‌دین ... خلاص کنید ...» (میرزا صالح، ۱۳۸۴: ۴۱).

تهدید به ترور را عناصر وابسته به «هیأت مدهشه» حیدرعمو اغلی‌خان در کمتر از یک سال پس از تشکیل مجلس مشروطه عملی ساختند و امین‌السلطان را که درصدد حل اختلافات و آشتی دادن میان شاه و مجلس بود، به قتل رساندند؛ رویه‌ای که توسط «فرقه دموکرات» در دوره مجلس دوم نیز ادامه یافت. این فرقه نه تنها به لحاظ ایدئولوژیک با «اجتماعیون عامیون» سابق تفاوت چندانی نداشت، بلکه از نظر مبارزات سیاسی نیز بسیار شبیه آن بود و به همین سبب، یکی از عوامل تزلزل سیاسی و سقوط پی‌درپی حکومت‌ها در دوره مجلس دوم بود؛ زیرا برای رسیدن به اهداف سیاسی و حتی گروهی و شخصی از ترور مخالفان ابایی نداشت. ترور میرزا حسن‌خان امین‌الملک از عاملان مؤثر فرقه اعتدالی به دست مجاهدان حیدرخان‌ی از جمله این ترورها بود که توسط این فرقه صورت گرفت.

در پی این قتل، «فرقه عامیون اعتدالیون» - که از اکثریت مجلس و برای مقابله با اقدامات این فرقه شکل گرفته بود - از طریق سید بهبهانی، حکم تکفیر و اخراج رئیس فرقه دموکرات در مجلس (تقی‌زاده) را از مرجع تشیع نجف، یعنی آخوند خراسانی گرفتند. ادامه این ماجرا در نهایت به ترور سید عبدالله بهبهانی توسط عوامل حیدرخان انجامید. عوامل جبهه اعتدالی نیز به انتقام‌جویی برخاستند و تعدادی از منسوبان تقی‌زاده و حیدرخان را به قتل رساندند (آدمیت، بی‌تا: ۱۴۷-۱۴۵). واضح است که این‌گونه اقدامات نمی‌توانست به تحکیم پارلمان‌تاریسیم^۱ و مشروطیت کمک کند و صرفاً در خدمت بی‌اعتبار کردن اندیشه‌ها و نهادهای تجددطلبانه بود.

پس از تشکیل دو مجلس در جامعه، نوعی نظم ناشی از قانون برقرار شده بود، درحالی‌که سنت چپ بر پایه آرمان یک نظم و قانون بهتر، با شیوه‌ای رادیکال، به نظم موجود می‌تاخت، غافل از آنکه این تاختن را خود این نظم مستقر میسر کرده بود. متأسفانه سنت چپ در ایران، این رابطه دیالکتیکی را هرگز در نیافت و یکسره از گفتمان «قانون» فاصله گرفت و به همین لحاظ، دعوت به جنگ طبقاتی، خشونت و ترور در شیوه مبارزه - همانند انقلابیون اروپایی و به‌ویژه روسی - با تکیه بر حساسیت‌ها و اعتقادات دینی عامه مردم و ابزارای کردن دین برای مقاصد سیاسی و حتی تروریستی به شکل مدرن آن، از بدعت‌های سیاسی خطرناکی بود که سنت چپ در ایران بنیاد گذاشت. آن هم از آغاز نهضتی که اساساً یک جنبش اصلاح‌طلبانه بود که اهداف آن حول محور محدود کردن قدرت مطلقه و استبدادی شاه، برقراری حکومت قانون و تفکیک قوا دور می‌زد و مشی انقلابی و شیوه‌های خشونت‌طلبانه و افراطی در دستور کار آن قرار نداشت.

۹. آزادی، رهایی از استبداد

در ادامه روند تماس و تعامل دو سنت چپ و روحانیت، مفهوم آزادی در معنای لیبرال آن در مواجهه و تقابل با مفاهیمی چون عبودیت و بندگی خدا در سنت روحانیت دگرسازی و طرد می‌شود، زیرا «... قوام اسلام به عبودیت است، نه به آزادی ...» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۷۷). «این آزادی که این مردم تصور کرده‌اند ... کفر در کفر است. من شخصاً از روی آیات قرآن بر شما اثبات و مدلل می‌دارم که در اسلام، آزادی کفر است ...» (نوری، ۱۳۶۲: ۲۱۱-۲۱۰).

در مقابل، آزادی در رابطه با مفهوم استبداد و به معنای رهایی از آن معنا شده و در مفهوم نزدیک آن به سنت چپ جذب سنت روحانیت می‌شود.

در این معنا، «مقصود از حریت نه خودسری و رها بودن عموم خلق است در هرچه بخواهند بکنند، بلکه مراد از آن آزادی و خلاصی نوع مردم است از هر گونه تحکم و بی‌حسابی و زورگویی. ... ملخص آن رفع ظلم و تعدی اقویا از خلق است و این مطلب دخلی به رخصت در فواحش و منکرات شرعیه ندارد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۹۶).

مفهوم مساوات نیز در تماس و تقابل با مفهوم عدم تساوی مسلم و غیرمسلم دگرسازی و طرد می‌شود، زیرا از این دیدگاه «... محال است با اسلام حکم مساوات ... در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفان در عبادات و معاملات و تجارتات و سیاسات، ... مثلاً، کفار ذمی احکام خاصه دارند ... و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد ... و نیز در جنایات و قصاص دیات احکام مختلفه است. ... اسلامی که این قدر تفاوت گذارده بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شود گفت که (معتقد به) مساوات است؟» (همان: ۱۶۰). لازمه مساوات آن است که «... فرقه ضالّه مضلّه و طایفه امامیه نهج واحد باشند» (همان: ۱۷۸).

بدین ترتیب، مساوات نیز ابتدا به معنای «... مساوات تمام افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام» (نابینی، ۱۳۷۸: ۵۱) و اینکه «شاه و گدا، ضعیف و شریف، عالم و جاهل، و فقیر و غنی باید به‌طور مساوی محاکمه شوند و حاکم، میان آنان تفاوت نگذارد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۵۸۲) معنا و جذب سنت روحانیت می‌شود، ولی به تدریج در ارتباط با مفاهیمی چون مظلومان، فقرا، ستم‌دیدگان، مساکین و مفاهیم مشابه در سنت روحانیت، به مفهوم آن در سنت چپ یعنی مساوات اقتصادی نزدیک می‌گردد:

اولاً باید بدانید آزادی که معنی عربی‌اش حریت است، بدون مساوات، ظلم محض و مطلق‌العنانی و تجاوز بعضی از افراد ملت است به حقوق دیگران. به این معنی اگر در یک مملکتی، بعضی از اعیان و رؤسا آزاد باشند در اطاعت و قبول ظلم اعیان، معلوم است این آزادی عین ظلم و جور ... و مردود تمام شرایع و ادیان است. ... پس معلوم شد که آزادی باید با مساوات باشد ... حال برویم بر سر معنی آزادی به یک تقریری که همه بفهمیم. حتی این

زن‌ها هم بفهمند. همشیره‌ها! اگر کسی از شما بپرسد آزادی یعنی چه؟ جواب بدهید: یعنی تمام افراد مسلمانان و ایرانیان باید بدانند که آنها بنده زرخرید و غلام و کنیز احدی نیستند. بلکه تماماً خُر و آزاد و بنده خداوندی هستند که خالق آنهاست. ...» (اسدآبادی، ۱۳۲۵: ۱-۲).

بدیهی است که در این پروسه، وضعیت اجتماعی و اقتصادی این دوران نیز در فهم این واژگان و همسان‌پنداری آنها در دو سنت چپ و روحانیت نقش مستقیم داشتند. استبداد و نابرابری و فقر اقتصادی و عقب‌ماندگی اجتماعی، عوامل مهمی در رابطه با فهم و جذب این واژگان و مفاهیم در معنایی که در سنت چپ داشتند، از سوی سنت روحانیت بود.

از طرف دیگر، روند سریع حوادث و نیاز روزافزون به واژگان و مفاهیم جدید برای بیان خواسته‌ها و آرمان‌های نو در عصر جدید از سوی سنت روحانیت در تطبیق خود با شرایط به‌وجودآمده، نوعی تعجیل و کم‌توجهی را بر روند اخذ و نشان دادن این مفاهیم در متون مربوط به سنت روحانیت تحمیل کرد.

۱۰. مشروطه؛ نیازمند زبان و اجتهادی جدید

کم‌توجهی به اینکه برخی از مفاهیم انرژی نهفته و مغناطیس معنایی دارند و تبعات معنایی خاصی را با خود به‌همراه می‌آورند نیز این مفاهیم - که در دوره‌ای خاص ممکن است به مفهومی اساسی تبدیل شوند - در هر متنی که قرار گیرند، فضا ساز و راهنما هستند؛ اساسی و گروهی از مفهوم‌ها و گزاره‌ها را به‌دنبال خود می‌کشد. برای مثال لفظی چون «قانون» در گزاره‌ها و زنجیره‌های گزاره‌ای خاصی می‌نشیند (باید به قانون احترام گذاشت، همه در برابر قانون برابرند و ...)؛ با مفهوم‌های خاصی همگرایی دارد (تقسیم قوا، پارلمان و ...)؛ مفهوم‌های خاصی را پس می‌زند (حکومت مطلقه، بی‌نظمی و ...) و رویدادهای مثبتی را به لحاظ ارزش‌گذاری‌های عصر جدید - به یاد می‌آورد (انقلاب‌های دموکراتیک، دستاوردهای تجدد و ...).

بدین ترتیب، مسئله اساسی درهم‌آمیزی واژگان کهنه و نو نیست، زیرا این امر، اجتناب‌ناپذیر است و اگر نباشد، تداوم و پویای فرهنگ‌ها و سنت‌ها ناممکن می‌شود. آنچه مهم است نوعی خودآگاهی در نشان دادن مفاهیم نو در متون سنت خویش است. آگاهی از تاریخ این مفهوم‌ها، انرژی و منطق نهفته در آنها و تبعات ناشی از این منطق، انرژی و مغناطیس معانی آنها.

تأیید نظام مشروطه، مجلس شورای ملی و برخی از مهم‌ترین نهادهای دوران جدید، مانند ضرورت تشکیل ارتش، بانک ملی، نظام مالیاتی و ... در دوره غیبت، امری مهم بود و راه را برای نظریه‌پردازی درباره دولت ملی و ورود به عصر جدید هموار می‌کرد. تا آن زمان چنان

تحولی در قلمرو اندیشه در ایران صورت نگرفته بود که روشنفکران بتوانند مانع شرعی تشکیل دولت ملی را رفع کنند. لاجرم، مسئولیت رفع این مانع به گردن اهل شریعت افتاد.

برای آگاهان به تاریخ معاصر ایران پوشیده نبوده و نیست که هیچ جنبش اصلاحی بی‌حمایت حداقل بخش شایان توجهی از نهادها و علمای دین دوام نمی‌آورد. حرکت مشروطه نیز تابع همین قاعده بود. درست است که جنبش مشروطه، ترکیبی ناهمگون از نیروها بود، اما نمی‌توان انکار کرد که ورود جهادگونه و فتاوی‌ای رهبران روحانی بخش عمده‌ای از چنین جنبش بزرگی را تشکیل می‌داد و بلکه نیروی محرکه این مهم‌ترین جنبش صدر نوگرایی در ایران بود. بدین‌سان، نهاد مذهب نه در کل، اما در مجموع، اراده نوگرایی داشت و حامی اصلاح و مشروطیت ملازم آن بود (فیرحی، ۱۳۹۱: ۴۰۱).

ولی از دیدگاه پژوهش حاضر، عدم توجه کافی و التفات به مفاهیم اخذشده از سایر سنت‌ها و به‌ویژه سنت چپ سبب شد که مهم‌ترین دستاورد این انقلاب برای ایران در آستانه ورود به عصر جدید، که تأسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی دموکراتیک برای نخستین‌بار در تاریخ آن بود، در نهایت به بازتولید نظام قدیم در عصر جدید و در قالب مفاهیم جدید منجر شد که با آنچه در ابتدای آغاز ناآرامی‌های منجر به انقلاب مطرح بود، تفاوت اساسی - هم در محتوا و هم در ساختار- داشت.

هواداران مشروطیت و سنت روحانیت به الزامات نظام معنایی برخاسته از شیوه زندگی عصر جدید کمتر التفات پیدا کردند. شاید به این دلیل که این امر، به اجتهادی متفاوت و آشنایی با مبانی عصر جدید نیاز داشت که در آن زمان، آن‌گونه که باید و شاید برای آنان امکان‌پذیر نشد.

برای فهم این مفاهیم و اقتضانات عصر جدیدی که این مفاهیم برخاسته و بیانگر آن بودند، نیاز به زبانی جدید برخاسته از سنت روحانیت و خودی در ارتباطی ارگانیک با آن بود. عده اندکی دیر به این نتیجه درست رسیده بودند که: «امروز اگر ما بخواهیم واقعاً دارای سلطنت مستحده مشروطه باشیم، ناچار لغات مستحده مشروطه می‌خواهیم» (صوراسرافیل، ۱۳۲۵: ۴).

قانون اساسی مشروطه، البته دستاورد بزرگی بود، اما ابهامات و ناستواری‌های زیادی نیز از دیدگاه مفاهیم نو و جدید نشسته در آن داشت و همین تاریکی‌ها، شاید از جمله مهم‌ترین دلایل ناکامی مشروطه هم بود. مفهوم قانون به‌عنوان مفهوم جدید، اساسی و بنیادین که سایر مفاهیم را در مغناطیس خویش سامان داده و مفصل‌بندی کرده بود، هنوز رابطه روشن و ارگانیکی با مفهوم شرع یا قانون شرعی نداشت. اصل هشتم متمم بشارت می‌داد: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود»، اما مفهوم و مرزهای قانون دولتی و نسبت آن با شرع یا قانون شرعی روشن نبود. همچنین در قالب مواد بعدی، حقوق

ملت به مفهوم قانون ارجاع داده می‌شد و ناگاه در اصل پانزدهم، مفهوم مجوز شرعی رخ می‌نمایاند و دوباره غایب می‌شد.

بدین ترتیب، قانون اساسی مشروطه، نه متنی برخاسته از سنت روحانیت که ظاهراً متنی با دو کانون مفهومی «قانون دولتی» و «قانون شرعی» بود که سایر مفاهیم که اغلب از سنت چپ اخذ شده بودند، مانند برابری، مساوات، رهایی، دولت، ملت و... در مغناطیس این دو کانون شناور، سیال و سرگردان بودند و همین مسئله، موجب ایجاد مجادلات و چالش‌های زبانی برای تعیین مرز معنایی واژگان کلیدی چون ملت، دولت، حریت، مساوات، برابری، قانون و شرع شد که در قالب بحث بر سر مواردی مانند نظامنامه انتخابات، گمرک، عدلیه و نظام وظیفه اجباری در مذاکرات مجلس شورای ملی رخ نمایاند.

ضعف افکار، متون و مفاهیم نوین اخذشده از سوی سنت چپ، در سطحی بودن و آرمان‌خواهی ساده‌لوحانه آنها و همچنین شیوه‌ها و راهکارهای مبارزه سیاسی حامیان آن در ایجاد جو وحشت و ترور فیزیکی و اخلاقی رقبا و ناسالم نمودن جو مبارزات سیاسی و اجتماعی برخاسته از مجادلات معنایی بر سر مفاهیم کلیدی (ر.ک: آفاری، ۱۳۷۲: ۴۱۲-۴۱۰) موجب اتلاف بیش از حد انرژی در سیستم و فرسودگی و ناامیدی مفرط فعالان نظام سیاسی شد و با گسترش هرج و مرج و ناامنی، تحلیل‌های دو سنت و همچنین جامعه ایرانی را به سوی ظهور رضاخان هدایت کرد و دولت مشروطه سرانجام در سوم اسفند ۱۲۹۹/۱۹۲۱ با کودتایی که گفته می‌شود توسط تعداد اندکی قزاق به راه افتاد و فقط پنج کشته داشت، فرو پاشید.

نتیجه

نوشتار حاضر سعی داشت تا این ایده و فرضیه را هرچند به صورتی کلی و مقدماتی نشان دهد که ورود جامعه ایرانی در قالب سنت روحانیت به عصر جدید و در خلال مشروطه، در تماس با سایر سنت‌ها، بیشتر از طریق تماس و چالش با سنت چپ و در قالب مفاهیم ارائه شده از سوی آن سنت بود تا سایر سنت‌ها مانند سنت لیبرال.

چنین تماس و چالشی به دلیل غیرعمیق و غیرارگانیک بودن، موجب سیالیت مرزهای مفهومی و توهم این‌همان‌پنداری عقلانیت و خیر موجود در دو سنت و احساس نزدیکی در برخی روحانیان با اندیشه‌های سوسیال‌دموکراسی ماورای قفقاز شد. این احساس، معلول مفاهیم و خواسته‌هایی کلی و به ظاهر همسان و مشترک در دو سنت، بود.

راهبرد احزاب چپ به منظور گسترش آموزه‌های خویش، در به اصطلاح، احترام به سنت دینی روحانیت و بیان آموزه‌ها و عقاید خود در قالب مفاهیم و ارزش‌های این سنت نیز این

امر را تشدید کرد. علاوه بر این، سرشت و هویت مذهبی و تفکر دینی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال‌دموکراسی و گروه‌های چپ در این دوره نیز مزید علت بود. سنت چپ، با ایجاد گسست در مفهوم قانون، در پذیرش آن با شرط «به نفع توده‌ها بودن»، در عمل، ضدیت با آن را در نظام سیاسی اجتماعی رواج داد. این ضدیت با قانون، در تلاقی و ترکیب با مفهوم و رویه مخالفت بخش ارتدوکس سنت روحانیت با «قانون» به‌عنوان یک مفهوم جدید و مخالف شرع، زمینه را برای گسست مفهومی و سیاسی - اجتماعی در مشروطه فراهم ساخت.

این سنت، با اتخاذ رویه خشونت و ترور، با ایجاد جو ترور و وحشت، ناامنی را گسترش داد و جو منطقی و عقلانی برای بازی سیاسی و ایجاد اتفاق و ائتلاف میان نیروهای میانه‌رو، حداقل در دو سنت روحانیت و چپ را ناممکن ساخت و سبب فرسودگی و ناامیدی مفرط فعالان نظام سیاسی و گسترش هرج و مرج و ناامنی شد و تحلیل‌های دو سنت و همچنین جامعه ایرانی را به‌سوی ظهور رضاخان هدایت کرد.

بدیهی است که بررسی رابطه سنت روحانیت، به‌ویژه با سنت لیبرال می‌تواند تصویری را که این نوشته سعی دارد تا دورنمایی از آن ارائه کند، کامل‌تر و واقع‌نماتر گرداند؛ هرچند به‌زعم نگارنده، این واقع‌نمایی به احتمال زیاد، در جهت تأکید بیش از پیش بر نتیجه مقدماتی به‌دست‌آمده از نوشته حاضر و پررنگ کردن تصویر ارائه‌شده در آن پیش خواهد رفت.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آجودانی، ماشالله (۱۳۸۴)، مشروطه ایرانی، ج ششم، تهران: اختران.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام.
۳. ----- (بی‌تا)، مجلس اول و بحران آزادی، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، تهران: روشنگران.
۴. آفاری، ژانت (۱۳۷۲)، «سوسیال‌دموکراسی و انقلاب مشروطیت»، ایران‌نامه، سال یازدهم، ش ۴۳.
۵. ----- (۱۳۷۹)، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضائی، تهران: بیستون.
۶. احمد کسروی، احمد (۱۳۸۴)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: نگاه.
۷. اسدی، سید جمال‌الدین (۱۳۲۵ق)، «در معنی آزادی»، الجمال، ش ۱۱.
۸. جمعی از مترجمان (۱۳۸۶)، جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ دوم.
۹. زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷)، رسایل مشروطه، تهران: کویر.
۱۰. شاکری، خسرو (۱۳۸۴)، پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی، تهران: اختران.
۱۱. عابدی رناتی، علی، «رویکرد انتقادی مک ایتنایر به مبانی لیبرالیسم»، فصلنامه علوم سیاسی، قم، سال نهم، ش ۳۴، ص ۲۱۳-۲۴۰.
۱۱. فیرحی، داود (۱۳۹۱)، فقه و سیاست در ایران معاصر (فقه سیاسی و فقه مشروطه)، تهران: نشر نی.
۱۲. کدیور، محسن (۱۳۸۵)، سیاست‌نامه خراسانی، تهران: کویر.
۱۳. کیملیکا، ویل (۱۳۷۶)، «جماعت‌گرایی»، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، مجله قیاسات، ش ۵ و ۶، ص ۱۱۲-۱۳۹.

۱۴. لمتون، آن (۱۳۴۵)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. لینل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
۱۶. مستوفی تفرشی، میرزا نصرالله‌خان (بی‌تا)، تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، تهران: کتابخانه ملک، خطی به شماره ۳۸۱۹.
۱۷. مک‌ایتایر، السدیر (۱۳۷۸)، «عقلانیت سنت‌ها»، ترجمه مراد فرهادپور، فصلنامه ارغنون، ش ۱۵، ص ۲۰۴-۱۸۱.
۱۷. میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۴)، مذاکرات مجلس اول، توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین‌الملل، تهران: مازیار.
۱۸. نائینی، محمدحسن (۱۳۷۸)، تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله (یا حکومت از نظر اسلام)، ج نهم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. نجفی، حاج آقا روح‌الله (۱۳۷۴)، مکالمات مقیم و مسافر، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: کویر.
۲۰. نوری، فضل‌الله (۱۳۶۲)، مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه‌ی شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآوری محمد ترکمان دهنوی، ج ۲، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
۲۱. واعظی، احمد (۱۳۹۱)، «جامعه‌گرایی و نسبت آن با لیبرالیسم و هرمنوتیک»، مجله علوم سیاسی، سال پانزدهم، ش ۴، ص ۹-۳۰.

ب) خارجی

22. Sandel, Michael.J. (1982), liberalism and the limits of justice. Cambridge: Cambridge university press.
25. Taylor, Charles (1989), sources of the self: the making of the modern identity, Cambridge: Cambridge university press..

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی